۸۳۰۹۱

تأثیر قیمت‌گذاری بر سهم نیروی انسانی و بر ضریب تکاثری سرمایه در اقتصاد اسلامی

دکتر ایرج توتونچیان*

چکیده

موضوع فراموش شده اقتصاد اسلامی علی‌رغم تصریح در مبنا بودن آن در قانون اساسی کشورمان و اصرار غیر معقول در بکارگیری، برخی از روش‌ها و اصول ورشکسته اقتصاد سرمایه‌داری ایران را با معضلات فراوانی از جمله بیکاری – رکود تورمی و توزیع ناعادلانه درآمد و ثروت روبرو کرده است. به نظر نمی‌رسد که حتی اقتصاددانان غربی معتقد باشند که توزیع درآمد (سهم عوامل تولید) تماماً به وسیله بازار کالا تعیین می‌شود (موضوعی که کینزین‌های تندرو به آن اعتقاد دارند). توزیع درآمد از نظر برخی از اقتصاددانان غربی (مانند: ریکاردو و کلارک) بحثی اساسی و ریشه‌ای است؛ معهذا به اعتقاد بعضی دیگر از اقتصاددانان اقتصاد رفاه (مانند: پیگو)، بحث مهم و افزایش رفاه اقتصادی – ولو اینکه به هزینه توزیع ناعادلانه درآمد و ثروت تمام شود – می‌باشد.

بدون تردید، بحث توزیع درآمد مربوط به اقتصاد هنجاری و یا به عبارتی مکتب اقتصادی است؛ که اقتصاددانان کلاسیک توجه خاص به آن داشتند. تنها هدف اقتصاد اسلامی، اقامه قسط و دادن حق افراد(و اموال) به ذیحق می‌باشد. اینکه سهم عوامل تولید بر اساس ارزش تولید نهایی آنها پرداخت شود، دو سئوال مرتبط به هم را به وجود می‌آورد. اول اینکه، آیا در تمام حالات می‌توان از این معیار استفاده کرد؟ یعنی به عبارت دیگر، ارزش تولید نهایی کار(بالاخص که موضوع بحث این مقاله است) حق کارگر(به معنای اعم)

---

* عضو هیئت علمی دانشگاه الزهرا.

محسوب می‌شود؟

گرچه کارگر در سیستم اسلامی کار خود را عرضه می‌کند، ولی با رعایت انصاف نمی‌توان او را مسئول واحد تولیدی که در آن کار می‌کند؛ ندانست. به عبارت دیگر، هم تابع تولیدی که کارگر در آن قرار می‌گیرد، باید لحاظ شود و هم آنکه باید به طریقی احساس مالکیت و همبستگی او با واحدی که در آن کار می‌کند، تقویت شود. آنچه که اقتصاددانان غربی به آن رسیده‌اند، این است که با پرداخت دستمزدی برابر ارزش تولیدنهایی، کارگر کوشش لازم را برای تولید بکار نبرده و لو اینکه کار خود را در ساعات مقرر عرضه می‌کند. به همین جهت و به منظور ترغیب کارگر به کار بیشتر، دستمزد کارآیی (Efficiency Wage) پیشنهاد شده است.

در این مقاله سعی شده است که به تناقضی که در نظریه توزیع درآمد در چهارچوب اقتصاد نئوکلاسیکی بر می‌خوریم، پرداخته شود و به استناد اینکه ارزش تولید نهایی از هدف حداکثر کردن سود (و یا همزاد آن یعنی به حداقل رسانیدن هزینه برای تولید مشخص) حاصل می‌شود(گذشته از اینکه عملاً قابل اندازه‌گیری نیست) آن را خلاف عدالت دانسته و نمی‌توان آن را حق واقعی کارگر بدانیم. مضافاً اینکه سود واحدهای تولیدی در بازار رقابتی در بلندمدت (برخلاف ادعای معمول) صفر نخواهد شد. ضمناً چون یکی از اصول اقتصاد اسلامی را، به حداکثر رسانیدن آثار خارجی مثبت و به حداقل رسانیدن آثار خارجی منفی بدانیم؛ لذاست که برای به حداکثر رسانیدن کوشش کارگر مسلمان او را در سود واحد تولیدی مربوطه(در چهارچوب محدودیت تابع تولید و بانکداری اسلامی) شریک می‌دانیم. بدیهی است که سیستم قیمت‌گذاری و مشارکت در سود، دلالت‌های اقتصادی خاصی دارند که در شرایط فعلی اقتصاد کشورمان و اصرار بر داشتن اقتصاد بومی، ضرورت توجه به این مطالب را دو چندان می‌کند. بخصوص آنکه، نشان خواهیم داد که ضریب تکاثری سرمایه‌گذاری تحت چنین شرایطی به قدر متنابهی از ضریب مربوطه در اقتصاد سرمایه‌داری بیشتر است و در نتیجه رشد اقتصادی بالاتری را با رعایت هدف اجرای عدالت تضمین می‌کند.

۱-آیا بحث مربوط به سهم عوامل تولید، از جمله امور حقیقی هستند یا اعتباری؟

یکی از مباحث عمده هر نظام اقتصادی، تعیین سهم عوامل تولید است. موضوع این بحث، به مباحث مکتبی یا اعتباری مربوط می‌شود. به عبارت دیگر؛ جهان بینی نظام‌های اقتصادی، پشتوانه این موضوع(اصول موضوعه) است. از آنجا که می‌دانیم در هر مکتب اقتصادی از «بایدها و نبایدها» بحث می‌شود؛ بنابراین، سهم عوامل تولید در هر نظام اقتصادی نیز از جمله این مقولات است. به این معنا که مثلاً در مکتب اقتصاد سرمایه‌داری (به غلط) گفته می‌شود که باید به سرمایه بهره تعلق بگیرد(و در نظام سوسیالیستی نباید به سرمایه سهمی تعلق بگیرد). در حالی‌که می‌دانیم بهره به پول تعلق می‌گیرد و سود به سرمایه[۱]. گرچه این مطلب از جمله امور هنجاری (NORMATIVE) هستند؛ معهذا در کتب غربی به گونه‌ای نوشته می‌شود مانند اینکه از جمله امور اثباتی (POSITIVE) هستند و این امر از نظر منطق اقتصادی و بدون استفاده از باید و نباید قابل اثبات است. به همین علت، برخی از اقتصاددانان غربی به عبث سعی کرده‌اند که این مطلب را با استفاده از فرمول و شکل(که تصور می‌کنند باید و نباید در آنها جایی ندارد) اثبات کنند.[۲] به همین ترتیب است سهم نیروی انسانی.

در مکتب اقتصاد سرمایه‌داری گفته شده است که به کار(نیروی انسانی)، دستمزد تعلق می‌گیرد که البته این نیز از جمله مقولات مکتبی است که می‌بایستی جملات مربوطه را در کتب غربی به این صورت خواند: «به نیروی انسانی باید دستمزد تعلق بگیرد». بر همین اساس، عده‌ای نیز سعی کرده‌اند که نشان دهند؛ دستمزد پرداختی به کارگر(تحت شرایط خاص، ولی در تمام انواع توابع تولید) ارزش تولید نهایی (VMP_L) می‌باشد. در اینجا، بحث ما بر سر عبث بودن این کوشش در خصوص اثبات یک موضوع مکتبی با ابزاری که (فرض می‌شود) خنثی هستند، نیست؛ زیرا می‌دانیم که موضوعات حقوقی(اعتباری) مکتب اقتصادی را نمی‌توان با ابزار علمی نفی یا اثبات کرد؛ بلکه بحث بر سر این است که؛ اولاً، MP_L قابل

---

[۱] -به صفحات ۵۸-۵۲ کتاب: پول و بانکداری اسلامی و مقایسه آن با نظام سرمایه‌داری(۱۳۷۹)مراجعه شود.

[۲] -به فصل دوم کتاب: پول و بانکداری اسلامی و مقایسه آن با نظام سرمایه‌داری(۱۳۷۹)مراجعه شود.

اندازه‌گیری هست یا نه؟ و ثانیاً آیا باید در اجرای قسط MP_L را بـاید بـه نـیروی کـار داد یـا انتخاب بهتری وجود دارد؟ زیرا می‌دانیم که تساوی $W=VMP_L$ از هدف به حداکثر سـانیدن سود توسط واحدهای تولیدی بدست می‌آید. بنابراین، سئوال اولیه این است که آیا در اجـرا و اقامه قسط، حداکثرکردن سودمی‌تواند هدف یک واحد تولیدی در اقتصاد اسلامی قرار گیرد؟

۲- آیا اصولاً بحث توزیع درآمد، موضوعی جدی و مهم است؟[۱]

در خصوص سئوال بالا، اقتصاددانـان هـم در تبلـور و گسـترش عقـاید اقتصـادی و هـم درنوشته‌هایشان در یـک دوره مشـخصی از زمـان، نظـرات کـاملاً متفـاوتی داده‌انـد. در یـک وضعیت حاد، برخی از آنها توزیع درآمد – ثروت و قدرت را عین موضـوع اقتصـادی می‌داننـد که به درجات مهمتر از کمیابی و کارآیی است. در وضعیت حاد دیگر، برخـی از اقتصاددانـان آن را موضوعی جذاب می‌دانند. ذیلاً به اختصار کامل به این دو موضع حاد می‌پردازیم:

الف- توزیع درآمد امری اساسی است.

یکی از پیشگامان اولیه و تاییدکنندگـان اهمیـت توزیـع درآمـد، بـه ریکـاردو در اصـول اقتصاد سیاسی او در سال ۱۸۱۹ بر می‌گردد.[۲] او در این کتاب به تولیـدی کـه از بکـارگـیری همزمان و هماهنگ کار - ماشین آلات و سرمایه نام می‌برد، که بین ۳ طبقه از افـراد جامعـه تقسیم می‌شود. اول، صاحب زمین؛ دوم، صاحب انباره سرمایه مناسـب بـرای تولیـد و سـوم، کارگرانی که تولید به وسیله ایشان صورت می‌گیرد که بـه ترتیـب بـه آنـها اجـاره – سـود و دستمزد تعلق می‌گیرد. به موجب نظر ریکاردو، قانونی که بـرآن اسـاس ایـن توزیـع صـورت می‌گیرد؛ همان موضوع اقتصاد سیاسی است (که ما دراین مقاله به اقتصاد مکتبی و یا اقتصاد هنجاری می‌شناسیم). بعد از ریکاردو، جان استوارت میل در سـال ۱۸۴۸ بـا تـأکید بـر آن و تغییربرخی از عبارات می‌نویسد آنچه که در کشورهای عقب افتاده، هنوز به عنوان بحثی مهم مطرح است، تولید بیشتر است؛ در حالی‌که پیشـرفته‌ترین کشـورها تمرکـز خـود را بـر روی توزیع بهتر درآمد قرار داده‌اند. کلارک (J.B.CLARK) در سـال ۱۸۹۹ تـأکید مجـددی بـر

---

[۱] -به صفحات ۷-۱ کتاب M.Bronfenbrenner (۱۹۷۱) مراجعه شود.

[۲] -به کتاب وی (۱۹۵۱)جلد اول صفحه ۵ مراجعه شود.

روی اهمیت فوق‌العاده توزیع[۱] درآمد می‌نویسد که ثبات اجتماعی یک جامعه بستگی دارد به اینکه آنچه که دریافت می‌کنند (چه کم و چه زیاد) آیا همان مقداری است که آنها تولید کرده‌اند؟ در صورتی که آنها مقدار کمی تولید کنند، ولی همه آنرا دریافت کنند؛ آنها درصدد انقلاب اجتماعی بر نخواهند آمد، اما اگر مقدار زیادی تولید کنند، لیکن فقط بخشی از آن را دریافت کنند؛ آنها انقلابی خواهند شد و چنین رفتاری حق آنهاست.

به این ترتیب، ملاحظه می‌شود که کلارک با توسل به موضوع حق و اعطای حق ذیحق به او، به اهمیت فوق‌العاده توزیع درآمد(ثروت) می‌اندیشد و این همان نکته‌ای است که این مقاله به آن خواهد پرداخت.

توزیع ناعادلانه درآمد(و ثروت) در میان اقتصاددانان حرفه‌ای مقبولیت زیادی پیدا نکرد؛ زیرا آنها قادر نبودند که بر آن اساس، رکود را به طریق سیستماتیک و قانع کننده‌ای درمان کرده و رونق اقتصادی را برای بشر به ارمغان آورند. قابل توضیح است که عدم توانایی اقتصاددانان غربی، در این نکته نهفته است که؛ بهره (ربا) را به عنوان یک اصل و واقعیت پذیرفته‌اند. زیرا نویسنده این سطور درکتاب اخیر خود (۱۳۷۹)، بهره (ربا) را سفسطه اولیه نام نهاده و بسیاری از معضلات اقتصادی کشورهای صنعتی پیشرفته (هفت کشور صنعتی گروه هفت) را در این سفسطه اولیه جستجو کرده و با استفاده ازتکنیک‌های جدید اقتصادسنجی توانسته است، پاسخی قانع کننده برای علت رکود و رکود تورمی آنها بیابد.[۲] مع‌هذا، هستند در میان اقتصاددانان غربی که بدون توجه به این سفسطه و نه فقط به این علت که رکود را به وسیله توزیع ناعادلانه درآمد و ثروت توجیه کرده‌اند؛ بلکه به دلایل اخلاقی از آن مذمت کرده‌اند. به‌عنوان مثال: پروفسور گالبرایت پس از آنکه از فقیر و غنی بحث می‌کند[۳]، می‌نویسد که قوانین اقتصادی مستمراً در جهت ایجاد تفاهم بین منافع این دو گروه بوده است و نیز اضافه می‌کند که هیچ سئوالی در زمینه سیاست اقتصادی به اندازه توزیع درآمد تأثیرگذار نبوده است.

---

[۱] - به صفحات i و ۴ کتاب وی (۱۸۹۹) مراجعه شود.

[۲] - به فصل پنجم کتاب: پول و بانکداری اسلامی و مقایسه آن با نظام سرمایه‌داری مراجعه شود.

[۳] - به کتاب وی (۱۹۶۲) صفحات ۷۳ و ۷۶ مراجعه شود.

عقیده پاندیت نهرو در مورد توزیع درآمد (و ثروت) محکم‌تر از آن بود که در دولت خود دنبال می‌کرد. او می‌نویسد[۱] که دموکراسی هر چه که باشد، به معنای تساوی است؛ نه فقط تساوی در حق رأی بلکه تساوی در امور اقتصادی و اجتماعی. کاپیتالیسم (به عقیده او و به درستی) معنای کاملاً متضادی دارد. در این سیستم، هیچگونه تساوی وجود ندارد. آزادی که در این سیستم وجود دارد؛ فقط در محدوده قوانین کاپیتالیستی است و آن هم به منظور حفظ کاپیتالیسم. او (به حق) اضافه می‌کند که گروه‌های مسلط آنچه که به عنوان امتیاز برای خود به وجود آورده‌اند را به صورت خود فریبی حیرت‌انگیزی امتیازات خاص تلقی کرده و آنها را پاداشی برای شایستگی خود می‌دانند. غیر ممکن است که این گروه‌های مسلط را قانع نمود که این امتیازات ناحق هستند. ناگزیر تصادم و تضاد و انقلاب بین این دو گروه بوجود آمده ویک رنج بی پایان حاصل می‌شود.

ب-توزیع درآمد موضوع مهمی نیست (بی اهمیت است):

عکس‌العمل اقتصاددانان غربی بر علیه این عقیده که توزیع درآمد موضوع مهمی است؛ در آمریکا بیش از اروپا شدّت داشته است. پیگو می‌نویسد[۲]: «در صورتی‌که سهم نیروی انسانی کاهش پیدا نکند، هرگونه افزایشی در درآمد ملی می‌بایستی رفاه اقتصادی را افزایش دهد». موضعی که متخصصین غربی اقتصاد رفاه در این خصوص اتخاذ کرده‌اند، به صورتی است که در حالت حاد آن اگر تمام افزایش درآمد ملی نصیب طبقه ثروتمند یا مالکین دارایی گردد - در حالی‌که سهم نسبی طبقه فقیر یا طبقه کارگر کاهش یابد - رفاه اقتصادی جامعه افزایش خواهد یافت[؟!].

یادآور می‌شویم که از نظر پروفسور گالبرایت، آنچه که جایگزین تولید یا رشد می‌تواند بشود؛ تولید کالاهای عمومی و استراحت به جای تولید کالاهای خصوصی و خدمات می‌باشد.جالب توجه این است که بدانیم برخی از اقتصاددانان طراز اول، مانند: پروفسور میلتون فریدمن، تعجب خود را به این ترتیب ابراز می‌کند[۳] که نباید افراد متفکر [شاید اشاره به پروفسور گالبرایت باشد] خود را به طور جدی سرگرم مفاهیم مجرد بی‌معنایی، مانند: «سهم کارگر» و «نرخ استثمار» نمایند [؟!].

---

[۱] - صفحات ۸۶-۲۸۴ کتاب S.K. Padover (۱۹۶۲).

[۲] -صفحه ۸۲ کتاب وی(۱۹۳۲).

[۳] -صفحه ۶۹ کتاب David Mc Cord Wright (۱۹۵۱).

در جدول شماره (۱) موضع ۳ گروه از پیشگامان بحث در این خصوص (توزیع درآمد و ثروت) نشان داده شده است. این ۳ گروه، عبارتند از: کاپیتالیست‌ها-سوسیال دموکرات‌ها و کمونیست‌ها که در آن سوسیال دموکرات‌ها بیشترین علاقه را به این موضوع نشان داده‌اند.

جدول شماره ۱-موضع سه گروه پیشگام در خصوص توزیع درآمد

نام گروه	اهمیت توزیع	سهم متناسب اموال	اختلاف مناسب دستمزدها
۱-کاپیتالیست	غیر مهم	محدود	زیاد
۲- سوسیال دموکرات	مهم	جزئی	کم
۳-کمونیست	غیر مهم	جزئی	زیاد

مأخذ: صفحه ۶ کتاب M.BRONFENBRENNER (۱۹۷۱).

این جدول موضع این ۳ گروه را در خصوص اندازه متناسب سهم دارایی‌های خصوصی در توزیع علمی و اختلاف مناسب دستمزدها را در توزیع درآمد شخصی نشان می‌دهد. همانطور که ملاحظه می‌شود؛ موضع کاپیتالیست (در مقایسه با موضع کمونیست) از موضع سوسیال دموکرات به کلی متفاوت است. در اقتصاد کاپیتالیستی اختلاف دستمزدها که غالباً زیاد است، به وسیله نیروهای بازار و چانه زنی دسته جمعی تعیین می‌شود که موجب اعتراض در خصوص ارسیتوکراسی کارگر می‌شود. تحت سیستم کمونیستی (حداقل در مرحله قبل ازکمونیسم) این اختلافات زیاد خواهد بود و آنهم به دلیل سیاست خاص. انتظار می‌رود که اختلافات زیاد دستمزد باعث تشویق شکل‌گیری و عرضه نیروی انسانی(ماهر) و در نتیجه افزایش تولید گردد.

۳- آیا بحث بر سر سهم نیروی انسانی و سرمایه است؟

کانون بیشتر نظریه‌های توزیع درآمد را تعیین سطح اشتغال و پاداش عوامل تولید تشکیل می‌دهد. در این نظریه‌ها، این عوامل تولید عمدتاً سرمایه و نیروی انسانی می‌باشند. تفاوت عمده این نظریه‌ها مربوط به مفروضات رفتار بازار و طرق تعیین دستمزد و قیمت محصولات تولید شده می‌باشد. نظریه نئوکلاسیک‌ها (که زمینه اصلی این مقاله را تشکیل می‌دهد) در این خصوص، بر اساس فرض تعادل رقابتی در تمام بازارها بنا شده است. بنابراین، بازدهی به عوامل تولید از روابط محض تولیدی و الگوهای تقاضا - با فرض ثبات

عرضه عوامل تولید – بدست می‌آید. از طرف دیگر (در جهت مخالف آن) نظریه دستمزد کلاسیک‌ها و در نظام مارکسیستی که اساس مدل‌های اقتصادی دو گانه (DUAL) را تشکیل می‌دهد؛ با فرض ثبات نسبی دستمزدهای حقیقی ساخته شده است که در آن تمام ارزش اضافی توسط دارندگان سرمایه به غارت می‌رود.[۱]

عدم کفایت نظریه‌های موجود، کمتر از آنچه که مربوط به عدم وجود توافق نسبت به تعیین کننده‌های توزیع درآمد باشد، به حذف سایر جنبه‌های موضوع مورد بحث مربوط می‌شود(به خصوص اینکه در کشور ما که آمار مربوط به توزیع درآمد وجود ندارد و از طریق تقریب هزینه‌ها به تخمین درآمد افراد و گروه‌های مختلف پرداخته می‌شود). آمار موجود در خصوص کشورهای عقب افتاده نسبت به ماهیت فقرنشان می‌دهد که نیمی از افراد خود کارفرما (SELF-EMPLOYED) هستند و در نتیجه وارد اقتصاد دستمزدی نمی‌شوند. بیشترین مزدبگیران در گروه درآمدی متوسط هستند؛ به نحوی که سیاست مربوط به تقسیم درآمد ملی به دستمزد و سود، عمدتاً به بخش بالایی توزیع درآمد مربوط می‌شود.

یکی از اقلام اصلی حذف شده در نظریه‌های موجود، در خصوص توزیع درآمد، بی توجهی صریح نسبت به توزیع انواع دارایی‌هاست. به این معنا که یک نظریه عمومی‌تر، به درآمد حاصل از انواع درآمدهایی که از طرق مختلف، مانند: زمین، سرمایه‌های خصوصی، دسترسی به کالاهای سرمایه‌ای عمومی و سرمایه انسانی با انواع مهارت‌ها کسب می‌شود، توجه می‌کند. (در کشور ما، مانند برخی دیگر از کشورهای در حال توسعه، نوع دیگری از دارایی وجود دارد و آن سرمایه اجتماعی (SOCIAL CAPITAL) یا همان پشتوانه‌هایی است که به اتکاء آن درآمدهای متنابهی حاصل می‌شود و در گذشته پارتی نامگذاری شده بود و این سال‌ها به آقاها و آقازاده‌ها تعبیر شده است).

شواهد آماری زیادی وجود دارد که نشان می‌دهد؛ توزیع دارایی‌ها متمرکزتر از توزیع درآمدها است و در موارد زیادی سیاست‌های دولت به جای کاهش این تمرکز به افزایش آن کمک می‌کند. در هر صورت، هر آنچه که سهم نیروی انسانی و سرمایه است که در بازارهای عوامل تولید تعیین می‌شود؛ در صورتی‌که مالکیت‌های خصوصی سرمایه ودسترسی به امکانات عمومی از توزیع بهتری برخوردار باشد، تعادل بیشتری در درآمدهای شخصی بدست

---

[۱] –به صفحات۴۵-۴۳ کتاب H.CHENERY et al (۱۹۷۴) مراجعه شود.

خواهد آمد.

تأکید بر تراکم دارایی از این جهت مهم است و باید تأکید مجدد به آن داشت که سرمایه نیروی انسانی به عنوان یک سرمایه مولد درآمد می‌تواند در نظر گرفته شود و این همان چیزی است که افراد فقیر دستیابی نازلی به آن دارند. گذشته از اینکه می‌توان انتظار داشت که افزودن به مهارت کارگران و در نتیجه افزایش قدرت تولیدی و درآمد آنها امید اصلی این گروه از افراد است؛ معهذا اگر امکانات کارگران در دوران کار کردن برای دستیابی به این هدف نازل باشد و یا فقر به حدی عمیق باشد که انجام آن عملی نباشد، این امر مانع ازآن نخواهد بود که در تأمین عدالت حق کارگران به ایشان داده نشود. بدیهی است که منظور از حق در این بحث، هر آنچه است که به دست کارگر بوجود می‌آید. در تعیین این حق باید به این موضوع نیز توجه کافی مبذول بداریم که کار و سرمایه بیش از آنچه که دو عامل جانشین باشند، مکمل یکدیگرند و در کنار هم و با تداخل قدرت تولیدی کار و سرمایه است که بسیاری از محصولات تولید شده و یا تکنیک‌های جدید تولید به منصه ظهور می‌رسد.

۴- آیا «به حداکثر رسانیدن سود» هدفی است که واحدهای تولیدی نظام سرمایه‌داری تعقیب می‌کنند؟ و آیا این فرضیه‌ای ابطال‌پذیر است؟

در طی سال‌های گذشته، شواهد متعددی بر علیه این فرضیه ارائه داده شده است.[1] معهذا از آنجا که نظریه جانشین و مناسب دیگری ارائه داده نشده است؛ این فرضیه پابرجا باقی مانده است. این حملات(حملات بر علیه مارژینالیست‌ها یعنی برابری هزینه نهایی MC و درآمد نهایی MR) را می‌توان به ۳ گروه تقسیم کرد. اول آنکه، این روش، روش بسیار ساده‌ای است وعلت انتخاب آن سادگی آن است. دوم آنکه، فرضیه‌های ساده مشابهی که واقعیات را بهتر توضیح می‌دهد؛ وجود دارد و بالاخره آنکه واحدهای تولیدی در دنیای خارج

[1] -صفحات ۷۰-۲۶۹ کتاب W.NICHOLSON (۱۹۷۸).

به قدر کافی اطلاعات ندارند که توانایی به حداکثر رسانیدن سود خود را داشته باشند. مضافاً اینکه، اگر هم اطلاعاتی می‌داشتند؛ درصدد به حداکثر رسانیدن سودخود نمی‌بودند.

مطمئناً بیشتر اقتصاددانان قبول دارند که واحدهای تولیدی در دنیای خارج، اطلاعات کافی برای به حداکثر رسانیدن سود خود با ضریب اطمینان بالا ندارند. زیرا که حداکثر واحدهای تولیدی درک مبهمی از منحنی‌های تقاضا و درآمد نهایی خود دارند. همچنین امکان دارد که واحدهای تولیدی اطلاعات کافی در خصوص ساختار هزینه‌ای خود نداشته باشند که بتوانند محاسبات دقیق و ظریف نهایی(منظور MC و MR است) را بعمل آورند. مع‌هذا، مشاهده می‌کنیم که عده‌ای در دفاع از فرضیه «به حداکثر رسانیدن سود» ادعا می‌کنند که فقط واحدهای تولیدی که توانایی تخمین مفاهیم نهایی را داشته باشند؛ در دنیای رقابتی امکان بقاء پیدا می‌کنند. این «اصل بقاء» دلالت دارد بر اینکه هر واحد تولیدی که مشاهده می‌کنیم احتمال دارد که به حداکثر رساننده سود خود هستند(زیرا که همچنان در بازار حضور دارند) حتی اگر اطلاعات فنی آنها در خصوص درآمد و هزینه در حداقل ممکن باشد.

شواهد تجربی مبنی بر اینکه واحدهای تولیدی در تعقیب حداکثر سود خود هستند، مبهم است و روشن نیست. واحدهای تولیدی در پاسخ به پرسشنامه‌های مربوطه به این مورد به ندرت سود را به عنوان هدف عمده خود قلمداد می‌کنند. به همین ترتیب، آنها اصولاً تصمیم‌گیری‌های نهایی (یعنی برابری MC و MR) را انکار می‌کنند.از طرف دیگر، اقتصاددانان فرضیه به حداکثر رسانیدن سود را در خصوص پیش‌بینی جنبه‌های خاص رفتار واحدهای تولیدی فوق‌العاده دقیق می‌دانند که انجام آن اگر غیر ممکن نباشد، بسیار مشکل خواهد بود. به عنوان مثال، مشاهده می‌شود که تعداد زیادی از واحدهای تولیدی به ورود در صنایعی که بیشترین سودآوری را دارد تمایل نشان می‌دهند و برخی از واحدهای تولیدی بزرگتر - ولی راکد - برای افزایش سودآوری خود درصدد تنوع بخشیدن به محصولات خود برمی‌آیند. کوشش در خصوص سازش این دو فرضیه، ظاهراً متضاد، مربوط به سئوال متدلوژیکی اساسی در خصوص نقش مفروضات در نظریه‌های اقتصادی می‌شود. پروفسور فریدمن در مقاله خود(۱۹۵۳) بحثی در خصوص اینکه از طریق منطق دانسته شده قبلی (a Priori) و یا از طریق سئوال از واحدهای تولیدی، در خصوص فرض مربوط به حداکثر رسانیدن سود نمی‌توان قضاوت کرد؛ دارد. به نظر می‌رسد که مجادله پایان ناپذیر مربوط به

آزمون فرضیه‌ها و یا مفروضات که معالاسف غالباً مترادف یکدیگر فرض می‌شوند، راسیلبربرگ به پایان برده است.[۱] او می‌نویسد که یک نظریه شامل مجموعه‌ای از بیان و یا پیش‌بینی مربوط به دنیای خارج است که از ۳ بخش تشکیل شده است:

اول، مجموعه‌ای از اصول رفتاری مانند A که مربوط به ساختار نظری می‌باشد؛ مانند اینکه: واحدهای تولیدی درصدد به حداکثر رسانیدن سود خود هستند.

دوم، مجموعه مفروضات یا شرایط آزمون مانند C که تحت آن شرایط اصول رفتاری قابل آزمون هستند . توضیح آنکه، اول (سیلبربرگ) بین اصول رفتاری و مفروضات فرق قائل است.او (به درستی) معتقد است که بحث‌های زیادی در خصوص واقعی بودن مفروضات صورت گرفته است که این بحث‌ها ناشی از سردرگمی نسبت به عدم تشخیص تفاوت بین اصول رفتاری و مفروضات (یا شرایط آزمون) می‌باشد. به اعتقاد او (و به درستی) یک نظریه زمانی مفید است که مفروضات یا شرایط آزمون قابل مشاهده باشد. در صورتی‌که ممکن نباشد که گفته شود آیا یک نظریه مربوط به رفتار اشیاء مجرد هستند یا نه؟ غیر ممکن است که بتوان گفت که آیا این نظریه خوب عمل می‌کند یا بد.

اصول رفتاری، بیان کلی در خصوص رفتار اشیاء مجرد است و از آنجایی‌که آنها مشاهده‌پذیر نیستند؛ بنابراین، بحث در مورداینکه آیا واقعی هستند یا نه، بیهوده است. از طرف دیگر، مفروضات حلقه اتصال ساختار نظری و اشیاء واقعی هستند. بنابراین، می‌بایستی واقعی و واقع‌بینانه باشند.به عبارت دیگر، اگر قرار است نظریه‌ای به طور منطقی در مقابل آمارهای داده شده، مورد آزمون قرار گیرد؛ این آمارها می‌بایستی به طریق اساسی با ساختار نظری هماهنگ باشد.

سوم، حوادثی مانندE هستند که یک نظریه حدوث آن را پیش‌بینی می‌کند؛ یعنی نظریه اعلام می‌کند که اصول رفتاریA دلالت می‌کند بر اینکه اگر شرایط آزمون C معتبر و واقعی باشند، آنوقت حوادث مشخصی مانند E به وقوع خواهد پیوست.

به این ترتیب، ساختار منطقی نظریه‌ها به اینگونه هستند که: اصول رفتاریA دلالت دارد بر اینکه اگر C صحت داشته باشد(یعنی شرایط تحقق بوجود آمده باشد) آنگاه E اتفاق خواهد افتاد. با استفاده از سمبل‌های بکار رفته، می‌توان نوشت:

---

[۱] -صفحات ۲۳-۳ کتاب وی (۱۹۹۰).

$$A \Rightarrow (C \Rightarrow E) \qquad (۱)$$

با استفاده از منطق ساده می‌توان عبارت (۱) را به صورت زیر نیز نوشت:

$$(A.C) \Rightarrow E \qquad (۲)$$

یعنی اصول A و مفروضات C توأمان دلالت براین دارند که حادثه E مشاهده خواهدشد.

او برای اینکه اصل رفتاری حداکثر کردن سود را به صورت فرضیه‌ای ابطال‌پذیر درآورد؛ با به دست آوردن تابع عرضه می‌نویسد که این فرضیه به این معنا است که هرگاه قیمت محصولات واحدهای تولیدی در بازار رقابتی(به هر علتی) افزایش یابد، به میزان تولید افزوده خواهدشد. در اینجا، نقطه ضعفی که مشاهده می‌شود؛ این است که او از هزینه نهایی شروع می‌کند و با بدست آوردن منحنی عرضه که همان منحنی هزینه نهایی است، به این نتیجه می‌رسد. در حالی‌که حتی اگر منحنی هزینه متوسط تولید AC را منحنی عرضه بدانیم؛ می‌توان بدون آنکه وارد بحث به حداکثر رسانیدن سود شویم، به همین نتیجه برسیم و این موضوع مربوط به قسمت اول این مقاله می‌باشد که ذیلاً به آن خواهیم پرداخت.

سیلبربرگ به نکته ظریفی اشاره می‌کند که [۱] برای آنکه اصل به حداکثر رسانیدن سود را مورد آزمون قرار دهیم، می‌بایستی از آن اصل رفتاری خاصی بیرون آوریم که تحت مفروضات مشخصی قابل مشاهده باشد. سپس، اگر شرایط پیش‌بینی شده در واقع اتفاق افتد؛ می‌توان اعلام کرد که گواهی برای اعتبار آن اصل وجود دارد. در این صورت، نظریه مورد تایید قرار می‌گیرد. ولی آیا نظریه مزبور قابل اثبات است؟ پاسخ منفی است. زیرا منطق به نحوی است که (حتی اگر پیشنیاز آنها صحیح باشند) ما را از اینکه نتیجه بگیریم که اصول مربوطه صحیح هستند، منع می‌کند. این اشتباه کلاسیک را «خطای تأیید نتیجه و یا THE FALLACY OF AFFIRMING THE CONSEQUENT » می‌نامند که اگر مثلاً B از A ناشی می‌شود و اگر B اتفاق افتد و صحیح باشد، نمی‌توان نتیجه گرفت که A نیز صحیح است.

در اینجا این سئوال مطرح می‌شود که آیا واحدهایی هدف‌های دیگری غیر از حداکثر کردن سود خود را تعقیب می‌کنند؟ در پاسخگویی به این سئوال اقتصاددانان به نتایج

---

[۱] -صفحه ۱۲کتاب وی(۱۹۹۰).

متفاوتی رسیده‌اند، از آن جمله است:[۱]

۱- حداکثر سود محدود (این محدودیت ممکن است حفظ سهمی از کل بازار باشد).

۲- حداکثرسازی فروش یا درآمد کل.

۳- قیمت‌گذاری بر اساس کل هزینه.

در این مقاله، نحوه قیمت‌گذاری در اقتصاد اسلامی را با هدف اقامه قسط و از طریق دادن حق ذیحق به او مورد تحلیل قرار می‌دهیم. بحث اصلی این مقاله، حق نیروی انسانی است که رفاه او همواره مد نظر سیستم‌های اقتصادی بوده است. ما در رسیدن به این هدف از موارد (۱) و (۲) بالا صرفنظر کرده و تمرکز خود را برای تمام توابع تولید بر روی مورد (۳) قرار می‌دهیم.

۵- آیا توزیع درآمد بین عوامل تولید، فقط به بازار کالا و بازار عوامل تولید بستگی دارد؟ آیا تابع تولید در این تولید نقشی ندارد؟

در مباحث مختلف اقتصاد سرمایه‌داری (حتی در مباحث فصول مختلف یک کتاب) نمی‌توان انسجام و سازگاری لازم را مشاهده نمود. به عنوان مثال، نظریه توزیع درآمد بر اساس ارزش تولید نهایی عوامل تولید، فقط در مورد توابع تولید با بازدهی ثابت(مثلاً تابع کاب-داگلاس) مصداق دارد؛ در حالی‌که این نظریه بدون توجه به ضریب بازدهی به مقیاس تولید در موارد دیگر(با بازدهی کاهنده و یا افزآینده) بکار گرفته می‌شود. اقتصاددانان غربی در عین حالی‌که تلاش طاقت فرسایی را برای روشن کردن بسیاری از مطالب اقتصادی تحمل کرده‌اند؛ ولی مطالب مربوط به نظام سرمایه‌داری استحکام و انسجام لازم را ندارد. کار ارزنده‌ای که آنها انجام داده‌اند و در کتب مختلف منعکس شده است، این است که این گونه مطالب را ولو پراکنده و غیر منسجم به صورت زیبایی و در مجلدات بیشمار در کنار هم قرار

---

[۱] -صفحات ۷۶-۲۷۰ کتاب W.Nicholson (۱۹۷۸).

داده‌اند که ظاهری فریبنده داشته، ولی در متن اشکالات زیادی دیده می‌شود که بحث خاص مربوط به پول و بانکداری در کتاب مجزایی تدوین شده است.[۱]

موضوع بحث اصلی در این قسمت، اشکالات موجود در توزیع درآمد در نظام سرمایه‌داری است که یکی از مسائل پیچیده و تا حدودی لا ینحل که شامل تناقض‌هایی نیز هست، می‌باشد. پیچیدگی آن از یک طرف از این جهت است که موضوع مورد بحث از جمله امور مکتبی است که اخلاق و باید و نباید در آن راه دارد و به هیچ وجه نمی‌توان از ابزار خالی از هنجار استفاده نمود. معهذا، اقتصاددانان غربی به عبث سعی می‌کنند؛ مطلب اعتباری را ظاهراً به دور از بایدها و نبایدها مورد تحلیل قرار دهند. از طرف دیگر، مشاهده می‌شود که از کتب اقتصاد سرمایه‌داری نمی‌توان یک الگوی روشن و بدون ابهام استخراج نمود و آن را به تمام موارد مشابه تعمیم داد. برای نشان دادن تناقض در این خصوص و یا لااقل ابهام و عدم سازگاری، مثالی ذکر می‌کنیم:

در یکی از کتب اقتصاد خرد[۲] آمده است که حد بهینه عوامل تولید با هدف به حداقل رسانیدن هزینه، در تابعی که از دو عامل سرمایه K و نیروی انسانی L تشکیل شده است؛ باید به صورتی عمل شود که $MRTS = \frac{MP_L}{MP_K}$ با نسبت قیمت عوامل تولید یعنی $\frac{P_L}{P_K}$ برابر باشد یعنی:

$$MRTS = \frac{MP_L}{MP_K} = \frac{P_L}{P_K} \qquad (۳)$$

از طرف دیگر، با استفاده از تابع سود $\Pi(Q)$ یعنی:

$$\Pi(Q) = R(Q) - C(Q)$$

به این نتیجه می‌رسد که:

$$\frac{\partial R}{\partial L} = \frac{\partial C}{\partial L} \quad \text{و} \quad \frac{\partial R}{\partial K} = \frac{\partial C}{\partial K} \qquad (۴)$$

---

[۱] -به کتاب پول و بانکداری اسلامی و مقایسه آن با نظام سرمایه‌داری(۱۳۷۹) مراجعه نمائید.

[۲] -صفحات ۲۲۵-۲۲۶-۲۷۰-۲۶۹و۴۱۰ کتاب W.Nicholso. (۱۹۷۸).

یعنی استفاده از دو عامل K و L باید تا جایی ادامه یابد کـه هزینـه اضـافی اسـتفاده از یـک واحد از هر یک از عوامل تولید بـا درآمـد حـاصل از آن برابـر باشـد. و بـالاخره اینکـه بـرای دستیابی به حداکثر سود و نیز حداقل هزینه می‌بایستی قیمت عوامل تولیـد بـا ارزش تولیـد نهایی آنها برابر شود:

$$P_K = P.MP_K = VMP_K$$
$$P_L = P.MP_L = VMP_L \qquad (۵)$$

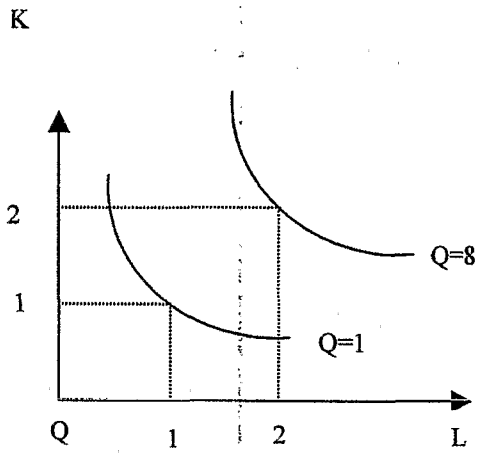
حال سئوال این است که چگونه می‌توان بین معادلات (۳) و (۴) و (۵) به طور همزمـان سازگاری ایجاد نمود؟ آیا درتمام موارد (ولو اینکه بازار کالا و بازار عوامل تولید رقابتی باشـد) این حالات مصداق دارد؟ به عبارت دیگر:

اولاً، شرط اولیه برای دستیابی به ایـن سـازگـاری آن اسـت کـه تـابع سـود دارای یـک ماکزیمم باشد. به کلام دیگر، اگر تـابع تولیـد بـازدهی بـه مقیـاس فزآینـده را نشـان دهـد؛ نمی‌توان مطلقاً به این نتایج رسید. برای روشن شدن مطلب از تابع تولید:

$$Q=K.L \qquad (۶)$$

استفاده می‌کنیم.می‌دانیم که منحنی‌های تولید یکسان این تابع نسـبت بـه مبـدأ مختصـات محدب بوده و هذلولی قائم هستند. در مورد این تابع راه حل مربوط به حداقل هزینـه وجـود دارد؛ ولی همچنانکه در شکل (۱) دیده می‌شود، به درآمـد همیشـه دو برابـر هزینـه افـزوده می‌شود و در نتیجه حداکثر سود وجود ندارد تا بتوان به آن دست یـافت. همیـن طـور اسـت برای تابع تولید $Q=K.L^{۲}$ که در مورد آن نیز حداکـثر سـود وجـود نـدارد، ولـی نقـاطی کـه حداقل هزینه را نشان می‌دهد وجود دارد.

شکل شماره (۱)- منحنی تولید یکسان تابع $Q=K.L$



ثانیاً معادلات (۵) از کجا سرچشمه گرفته‌اند؟ آیا جز این است که یک فرض محدود کننده‌ای، تحت عنوان تابع تولید با بازدهی ثابت(مانند تابع کاب-داگلاس) در اینجا به طور ضمنی بکار رفته است، ولی معالاسف به تمام موارد تعمیم داده شده است؟

۱-۵-به چه دلیلی VMP_L منحنی تقاضا برای نیروی انسانی است؟ آیا در تمام شرایط تابع تولید با بازدهی ثابت(تابع کاب-داگلاس به عنوان مثال) پاسخگوی نحوه توزیع درآمد بین عوامل تولید هست؟

مارژینالیست‌ها یا به عبارت دیگر اقتصاددانان نئوکلاسیک، پس از ارائه نظریه توزیع درآمد بر اساس تولید نهایی؛ عوامل تولید خود را در معرض حملات زیادی قرار داده‌اند. از آنجایی که اقتصاددانان دیگر (غیر از نئوکلاسیک) نظریه آنها را در مواردی غیر مجاز بکار گرفته‌اند، نمی‌توان مارژینالیست‌ها را سرزنش کرد. مارژینالیست‌ها ادعا داشتند که اولاً بیکاری را ابتدأ و یا منحصراً می‌توان به وسیله کاهش دستمزدهای اسمی یا واقعی درمان

کرد و ثانیاً اینکه نظریه توزیع درآمد بر اساس تولیدنهایی عوامل تولید را نشان دهنده حق و شایستگی عوامل تولید می‌دانستند.[۱]

می‌دانیم که تابع تولیدی که اساس نظریه توزیع درآمد بر اساس تولید نهایی عوامل تولید را (یعنی نئوکلاسیک‌ها را) تشکیل می‌دهد، تابع کاب-داگلاس می‌باشد که به موجب قضیه اویلر (EULER) در این خصوص داریم:

$$Q = MP_L.L + MP_K.K \qquad (۷)$$

حال سئوالی که در اینجا مطرح می‌شود، این است که آیا MPعوامل تولید حق این عوامل هست و اگر هست چرا و اگر نیست چرا؟

می‌دانیم که حتی در منطقه ۲ این تابع(کاب-داگلاس) یعنی از نقطه‌ای که حداکثر AP یکی از عوامل تولید با MP آن برابر می‌شود به بعد همواره AP آن عامل بزرگتر از MP آن است. در حالی‌که MP آن عامل مبنای پرداخت به آن قرار گرفته است، چرا AP آن عامل (که از همان عامل نشأت می‌گیرد) مبنای پرداخت به او قرار نگرفته و نمی‌گیرد؟ در حالی‌که می‌دانیم محاسبه MP عوامل تولید اگر در عمل غیر ممکن نباشد، ولی بسیار مشکل است. زیرا بنا به نوشته یکی از اقتصاددانان متفکر[۲]، تولید نهایی عوامل تولید را نمی‌توان صرفاً از طریق گرفتن مشتق جزیی(بخشی) تابع تولید نسبت به آن عامل بدست آورد. به عبارت دیگر، MP (مثلاً) یازدهمین فردی که استخدام می‌شود گرچه از نظر ریاضی، عبارت از:

$$MP_{L=11} = \frac{TP_{11} - TP_{10}}{11-10} = \frac{\partial F}{\partial L}\Big|_{\text{در حد ۱۰ و ۱۱}} \qquad (۸)$$

می‌باشد، ولی از نظر اقتصادی مفهوم عمیق‌تری دارد و آن این است که کل تولید با سازمانی ده نفره را باید از کل تولید با سازمانی جدید که از یازده نفر تشکیل شده است کسر نمود تا به تولید نهایی یازدهمین فرد برسیم.

قبل از آنکه به ارائه راه حلی که نزدیک به حق کارگر بوده و اجرای قسط را تسهیل می‌کند، بپردازیم؛ ابتدا به نظریات برخی از اقتصاددانان در خصوص اندازه استثمار عوامل

---

[۱] -صفحه ۱۷۴ کتاب M.BRONFENBRENNER (۱۹۷۱).

[۲] -کتاب C.E.FERGUSON (۱۹۶۹)، صفحه ۱۱۹.

تولید اشاره کرده، سپس به علت وجودی معادلات (۵) می‌پردازیم.

جدول شماره(۲) مفهوم استثمار عوامل تولید را از نظر سه نفر از اقتصاددانان نشان می‌دهد.

جدول شماره ۲- مفاهیم گوناگون استثمار عوامل تولید

نام اقتصاددان	معیار:قیمت عامل تولید کمتر است از:	عامل تولید استثمار شده	مسئولیت استثمار مربوط است به:
۱- کارل مارکس	ارزش تولید متوسط خالص	فقط کارگر	سرمایه‌داری-فئودالیسم و برده‌برداری
۲- پیگو	ارزش تولید نهایی	تمام عوامل	رقابت ناقص
۳- چمبرلین	درآمد تولید نهایی	تمام عوامل	تنها خریدار (MONOPSONY)

مأخذ: جدول ۲-۸، کتاب M.BRONFENBRENNER.

اینکه معادلات شماره (۵) چگونه بدست آمده است، باید اشاره نمود که با استفاده از تابع کاب – داگلاس(۹) $Q = A.L^{\alpha}.K^{1-\alpha}$ می‌دانیم که:

$$MP_L = A.\alpha.L^{\alpha-1}.K^{1-\alpha} \qquad (۱۰)$$

در اینجا، نکته بسیار مهمی به چشم می‌خورد و آن اینکه با فرض اینکه قیمت محصول واحد باشد، اگر MP_L همان تابع تقاضا برای L باشد، پس چرا در معادله (۱۰) قیمت L وجود ندارد؟ آیا تقاضا برای کار مستقل از قیمت آن است؟ این نکته تناقضی را که در این بحث یعنی برابری و پرداخت MP_L به عنوان دستمزد به کارگر را نشان می‌دهد. این تناقض از اینجا ناشی می‌شود[۱] که می‌خواهیم عبارت زیر در ماکزیمم باشد:

$$\Pi = P.Q - TC = MAX. \qquad (۱۱)$$

$$\Rightarrow A.L^{\alpha}.K^{1-\alpha} - P_L.L - P_K.K = MAX$$

می‌دانیم که زمانی می‌توانیم به تناقض بالا پاسخ دهیم که این بحث را بپذیریم که

[۱] -صفحات ۱۴۲-۱۳۶ کتاب M.BRONFENBRENNER (۱۹۷۱).

استراتژی بهینه یک واحد تولیدی آن است که از این عامل (یعنی نیروی انسانی) در حدی استخدام کند که ارزش تولید نهایی کار یعنی VMP_L به دستمزد یعنی W نزدیک شود و این طبیعی است که فکر کنیم که VMP_L همان تابع تقاضای نیروی انسانی یعنی D_L است. حال چرا باید چنین فکر کنیم، معلوم نیست وشاید قضیه اویلر یعنی معادله (۷) عده‌ای را به این نقطه رسانیده باشد. حال اگر به هر علتی چنین فکر کنیم، خواهیم داشت:

$$W = P_L = MP_L = A.\alpha.L^{\alpha-1}.K^{1-\alpha}$$

$$P_K = MP_K = A.(1-\alpha).L^{\alpha}.L^{-\alpha}$$

$$\frac{P_L}{P_K} = \frac{\alpha}{(1-\alpha)} \cdot \frac{K}{L}$$

$$\Rightarrow L = \frac{\alpha.K}{1-\alpha} \cdot \frac{P_K}{P_L} \quad \text{و} \quad K = \frac{L(1-\alpha)}{\alpha} \cdot \frac{P_L}{P_K}$$

$$\frac{Q}{A} = L^{\alpha}\left[\frac{L(1-\alpha)}{\alpha} \cdot \frac{P_K}{P_L}\right]^{1-\alpha} = L\left(\frac{1-\alpha}{\alpha} \cdot \frac{P_L}{P_K}\right)^{1-\alpha}$$

$$\Rightarrow D_L = \frac{Q}{A}\left(\frac{\alpha}{1-\alpha} \cdot \frac{P_K}{P_L}\right)^{1-\alpha} \qquad (۱۲)$$

بنابراین، در معادله (۱۲) که تابع تقاضا برای نیروی انسانی است؛ به این دلیل نرخ دستمزد P_L در آن ظاهر شده است که ما زمانی فکر کنیم که VMP_L همان تابع تقاضای نیروی انسانی است و کارفرما تا حدی استخدام می‌کند که ارزش تولید نهایی کار VMP_L به دستمزد W نزدیک شود، والا از MP_L حاصل از تابع کاب-داگلاس این نتیجه حاصل نمی‌شود.

۲-۵- آیا معیاردیگری برای دادن حق کارگر غیر از تولید نهایی او وجود دارد؟ آیا این معیار را می‌توان برای تمام توابع تولید بکار برد؟

می‌دانیم که در منطقه ۲ هر تابع تولیدی، AP هر عامل بیشتر از MP همان عامل هست. ضمناً می‌دانیم که پرداخت دستمزدی برابر ارزش تولید نهایی، از فرض حداقل کردن

هزینه و یا حداکثر کردن سود تولیدکننده حاصل می‌شود. ولی چون در منطقه ۲ تولید، همواره $AP_L > MP_L$ می‌باشد بنابراین، در هر شرایطی به اندازه ضریبی از تفاوت AP_L از MP_L به کارگر کمتر پرداخته می‌شود. یعنی حق او ادا نمی‌شود و این از عدالت به دور است. حداکثر کردن سود هر واحد تولیدی برای تمام سطوح تولیدی از بی توجهی به مصالح و مسئولیت اجتماعی و یا به عبارت دیگر از استقلال توابع مطلوبیت تولیدکنندگان از تابع مطلوبیت سایر افراد جامعه خود سرچشمه می‌گیرد. حداکثر کردن سود، مانند آن است که هر تولیدکننده سعی می‌کند که از یک طرف هر چه بیشتر از مصرف کنندگان کالاهای خود دریافت کند و از طرف دیگر به عوامل تولید کمترین پاداش را بدهد.

عدالت، هدف غایی یک نظام اسلامی است. ولی قبل از پرداختن به اصول اقتصاد اسلامی و تعریف عدالت، معیاری جدید برای پرداخت به کارگر معرفی می‌کنیم؛ به نحوی که در تمام توابع تولید(با بازدهی‌های ثابت – فزآینده و یا کاهنده) کاربرد داشته باشد. این معیار چیزی جز تولید متوسط کار یا AP_L نمی‌باشد که به عنوان پایه پرداخت به کارگر پیشنهاد می‌شود. انتخاب این معیار، اولاً: پیچیدگی‌های ناشی از اندازه‌گیری MP_L را ندارد، زیرا به سادگی قابل احتساب است و ثانیاً: تولید نیروی انسانی است که باید به او پرداخت شود و چیزی جز حق کارگر نیست.

برای آنکه علت انتخاب این معیار روشن شود، به طور خلاصه اصولی را که برای تنظیم اقتصاد اسلامی ضرورت دارد، نام می‌بریم:[1]

۱- خالقیت-ربوبیت و مالکیت مطلق خداوند.
۲- جانشینی انسان در زمین به جای خداوند.
۳- وجود حقیقی فرد و جمع.
۴- تأکید بر روح جمعی.
۵- مالکیت مختلط.
۶- ثبات مالکیت.
۷- کار اقتصادی منشأ حق است.
۸- ابزار تولید خادم و انسان مخدوم است.

[1] -برای مطالعه بیشتر در این خصوص به فصل اول کتاب پول و بانکداری اسلامی و مقایسه آن با نظام سرمایه‌داری صفحات ۷۲-۱ مراجعه شود.

۹- قاعده لاضرر و لاضرار.

۱۰-آزادی اقتصادی در کادر محدود.

۱۱-مداخله دولت.

از آنجا که اقامه قسط، تنها هدف اقتصاد اسلامی است؛ عدالت را به این صورت می‌توان تعریف کرد: عدالت اسلامی عبارت است از درجه‌ای از آرامش روانی فردی-اجتماعی حاصل از وسائل مادی و معنوی که از به حداکثر رسانیدن آثار خارجی و به حداقل رسانیدن آثار خارجی منفی در زمینه‌های تولید - توزیع و مصرف در چهارچوب ضوابط اسلامی ناشی می‌شود. در چنین شرایطی است که حسد و فقر وجود نخواهد داشت و مردم جامعه اسلامی به آسانی نردبان فلاح را طی خواهند کرد.[۱]

حال سعی می‌کنیم، قبل از آن که معیار AP_L را برای پرداخت به کارگر(که تنها عاملی است که در این مقاله مد نظر ماست) با استفاده از مثال‌های مختلف بررسی کنیم به تناقض حاصل از پرداخت MP عوامل تولید به آنها بپردازیم.

مثال یک: تابع تولید با بازدهی فزآینده:

فرض می‌کنیم که تابع تولید به صورت $Q=K^2.L^3$ باشد، در این صورت اگر MP عوامل تولید به آنها پرداخت شود، خواهیم داشت:

$$MP_K.K + MP_L.L = ۵Q \qquad (۱۳)$$

یعنی در تابع تولید با بازدهی فزآینده چنین روشی کمبود بوجود می‌آورد.

مثال دو: تابع تولید با بازدهی کاهنده:

در صورتی‌که تابع تولیدی به صورت $Q=K^{۰/۲}.L^{۰/۳}$ داشته باشیم، در این صورت:

$$MP_K.K + MP_L.L = ۰/۵Q \qquad (۱۴)$$

یعنی در تابع تولید با بازدهی کاهنده، چنین روشی مازاد بوجود می‌آورد.[۲]

---

[۱] ـــ به صفحه ۶۷ کتاب نویسنده این سطور (۱۳۷۹) مراجعه شود. ضمناً راه‌های تحقق عدالت اسلامی نیز در صفحه مذکور نوشته شده است

[۲] ـــ این دو نوع از جمله مواردی هستند که در صفحه ۱۷۵ کتاب P.R.G.LAYARDT & A.A.WALTERS (۱۹۷۸) به آن اشاره شده است.

خواننده می‌تواند با استفاده از تابع کاب-داگلاس به این نتیجه برسد که آنچه که براساس نظریه توزیع درآمد بر مبنای تولید نهایی به کارگر پرداخت می‌شود، فقط نیمی از AP_L به کارگر و نیمی از AP_K به سرمایه است.

حال اگر به جای استفاده از معیار MP برای پرداخت سهم عوامل تولید از AP آنها استفاده کنیم، می‌توان مواردی را مانند مثال‌های زیر ذکر کرد:

مثال سه: اگر تابعی به صورت $Q = X_1^{۲} X_۲^{۳} X_۳$ داشته باشیم که بازدهی فزآینده به مقیاس تولید دارد، پرداخت AP عوامل تولید به آنها به صورتی در می‌آید که:

$$\Sigma AP_i . X_i = ۳Q$$

پس بنابراین، می‌توان با استفاده از فرمول:

$$\frac{AP_i}{j} \qquad (۱۵)$$

سهم هر عامل تولید را پرداخت نمود که در آن j تعدادعامل تولید درتابع تولید است و i عامل تولید مورد بحث است.

مثال چهار: در صورتی‌که تابعی از بازدهی کاهنده به مقیاس تولید به صورت $Q=K^{۰/۲}.L^{۰/۳}$ باشد در این صورت نیز پرداخت AP عوامل تولید به آنها به صورت زیر در می‌آید:

$$P_K = \frac{AP_K}{۲} \quad ; \quad P_L = \frac{AP_L}{۲} \qquad (۱۶)$$

و بطور کلی، اگر تابعی از سه عامل $X_۱, X_۲, X_۳$ به صورت $Q = F(X_۱, X_۲, X_۳)$ داشته باشیم، در این حالت:

$$AP_۱ = \frac{Q}{X_۱} \quad ; \quad AP_۲ = \frac{Q}{X_۲} \quad ; \quad AP_۳ = \frac{Q}{X_۳}$$

$$\Sigma AP_i X_i = ۳Q$$

بنابراین:

$$P_i = \frac{AP_i}{j} \qquad (۱۷)$$

یعنی سهم هر عامل تولید (یعنی P_i) بدون توجه به بازدهی به مقیاس تولید، برابر AP همان

عامل تقسیم بر تعداد عوامل تولید موجود در تابع تولید خواهد بود.

۳-۵- دلالت‌های انتخاب معیار تولید متوسط برای پرداخت به عوامل تولید چه هستند؟

اولاً، می‌دانیم که تولید همواره در منطقه ۲ صورت می‌گیرد. در این منطقه، گذشته از اینکه AP هر عامل، شیب منفی دارد از MP آن عامل نیز بیشتر است. بنابراین، برای مثال می‌توانیم تابع تقاضا برای نیروی انسانی را همان AP_L بدانیم که در این صورت می‌بینیم که میزان پرداختی به کارگردر تابع تولید $Q=K^{۰/۲}.L^{۰/۳}$ به صورتی است که:

$$\frac{۱}{۲}AP_L.L = ۰/۵K^{-۰/۲}.L^{۰/۲} > MP_L.L = ۰/۳K^{-۰/۲}.L^{۰/۲} \qquad (۱۸)$$

و میزان پرداختی به کارگر برای تابع تولید $Q=K^{۲}.L^{۳}$ عبارت خواهد بود از:

$$\frac{۱}{۲}AP_L.L = \frac{۱}{۲}Q > \frac{۱}{۳}MP_L.L = \frac{۱}{۳}Q \qquad (۱۹)$$

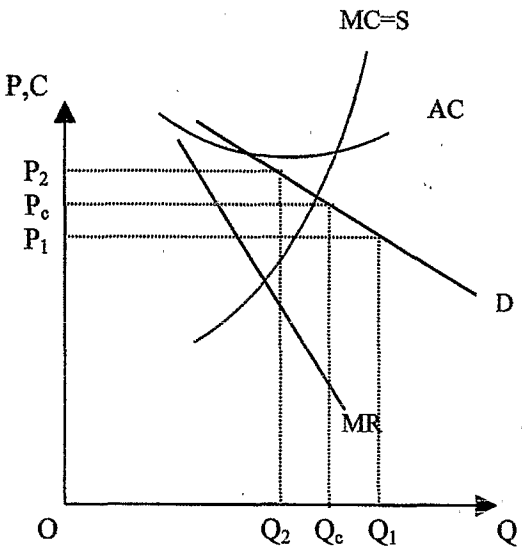
بنابراین، پرداخت حق کارگر تشویقی است برای او.

ثانیاً، می‌دانیم که رابطه AP و هزینه متوسط کل (یعنی AC) به صورتی است که:

$$AP = \frac{۱}{AC} \quad و \quad AC = \frac{۱}{AP}$$

پس در این حالت، منحنی عرضه کالا به جای MC برابر AC خواهد بود و چون همواره بعد از می‌نیمم AC در تمام مقادیر تولید، مقدار AC<MC می‌باشد. بنابراین، می‌توان قیمت را در نقطه‌ای از AC تعیین کرد که منحنی تقاضا با آن تلاقی کند که در مقایسه با شرایط انحصاری (اگر وجود داشته باشد) هم قیمت کاهش پیدا خواهد کرد و هم تولید بیشتر خواهد شد.در شکل (۲) این نتیجه مشاهده می‌شود.

شکل شماره ۲- اثر استفاده از AP عوامل تولید برای پرداخت به آنها در شرایط انحصاری و رقابتی



در این شرایط، قیمت حتی کمتر از بازار رقابتی و مقدار تولید بیش از بازار رقابتی خواهد بود (P_1 را با P_c و Q_1 را با Q_c مقایسه کنید).

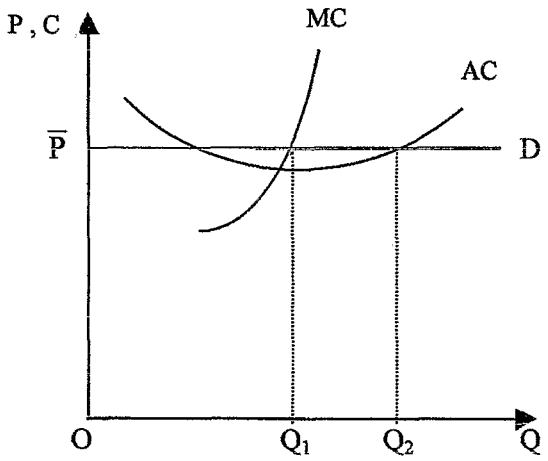
در شکل (۳) که شرایط رقابتی را نشان می‌دهد، گرچه قیمت تفاوت نمی‌کند؛ ولی افزایش تولید وجود دارد. باید توجه داشته باشیم که منحنی‌های AC در هر یک از دو شکل (۲) و (۳) از طریق سیستم قیمت‌گذاری (مارک آپMARK-UP) بدست خواهد آمد. یعنی قیمت محصول در اقتصاد اسلامی بر مبنای هزینه‌های متوسط تعیین می‌شود که درصدی (که مقدار آن را نظام اقتصادی جامعه تعیین خواهد کرد) به آن اضافه خواهد شد، یعنی:

$$P = (1-k).AC \qquad (۲۰)$$

که در آن $0< k <1$ ضریب مارک آپ می‌باشد و مبنای هزینه‌های متوسط قدرت تولیدی، متوسط عوامل تولید می‌باشد. باید توجه نمود که این سیستم قیمت‌گذاری با تمام

موازین اقتصاد اسلامی هماهنگی دارد که در آن مسئولیت اجتماعی- اخلاق - تکامل اجتماعی و مهمتر از همه حق رعایت شده است. مضافاً اینکه تغییرات قیمت می‌تواند به دلیل حرکت منحنی تقاضا نیز بوجود آید. بدیهی است که این سیستم قیمت‌گذاری بی‌توجهی به کاهش هزینه برای تولید مقدار مشخصی از محصول نیست، زیرا در جامعه اسلامی رقابت سالم بین تولیدکنندگان مسلمان وجود خواهد داشت.

شکل شماره ۳- اثر استفاده از AP عوامل تولید برای پرداخت به آنها در شرایط رقابتی



۴-۵-آیا تنها وسیله تشویق کارگران در اقتصاد اسلامی، انتخاب معیار AP_L برای پرداخت به آنها است؟ اگر معیار دیگری وجود دارد؟ آثار اقتصادی مهم آن چیست؟

می‌دانیم که بر اساس ضوابط اسلامی، کارگر متخصص می‌تواند به نسبت تخصص خود در سود واحد تولیدی شریک شود.[1] برای نشان دادن اثر اقتصادی حاصل از این نوع قیمت‌گذاری و مشارکت کارگران در سود واحدهای تولیدی و برای سادگی بحث از

[1] -به مقاله نویسنده این سطور (۱۹۹۸/۹) مراجعه شود.

مفروضات زیر استفاده می‌کنیم.

مفروضات و متغیرهای مدل:

۱-درآمد ناخالص ملی= Y_G= ارزش افزوده جامعه= ارزش کل کالاهای نهایی.

۲-درآمد ناخالص ملی از دو قسمت دستمزد (W) و سود ناخالص (Π) تشکیل شده است.

۳-کارگران به نسبت d در سود واحدهای تولیدی شریک هستند و بخشی از سهم خود را علاوه بر دریافت دستمزد(بر اساس AP_L) و مصرف تمام آن بر اساس ضوابط اسلامی با نرخ α پس‌انداز می‌کنند.

۴-مصرف صاحبان صنایع، درصدی از باقیمانده سود یعنی« β » انجام می‌گیردو پس‌انداز آنها از باقیمانده سود صورت می‌گیرد.

۵-بدیهی است؛ چون بهره(ربا) در سیستم مطلقاً وجود ندارد، سفته بازی و یا کنز (H) صورت نمی‌گیرد.

۶- قیمت‌گذاری بر اساس روش مارک آپ صورت می‌گیرد.

متغیرهای مدل:

$$Y_G = W + \Pi \qquad (۲۱)$$

$$\Pi = d.\Pi + (1-d).\Pi \qquad (۲۲)$$

که در آن: $d.\Pi$ = سهم کارگران از سود؛ $(1-d)\Pi$= سهم صاحبان سهام از سود؛ CW = مصرف کارگران می‌باشند.

$$CW = W + \alpha.d.\Pi \qquad (۲۳)$$

که در آن $0 < \alpha < 1$ می‌باشد و میل نهایی به مصرف حاصل از سهم کارگران را نشان می‌دهد. پس‌انداز کارگران (SW) عبارت می‌باشد از:

$$SW = (1-\alpha).d.\Pi \qquad (۲۴)$$

و مصرف صاحبان صنایع (CI) به صورت زیر است:

$$CI = \beta(1-d).\Pi \qquad (۲۵)$$

که در آن $0 < \beta < 1$ بوده و میل نهایی به مصرف حاصل از سهم سود صاحبان سهام را نشان می‌دهد و فرض شده است که $\beta < \alpha$ باشد.

از سوی دیگر، پس‌انداز صاحبان صنایع (SI) عبارت است از:

$$SI = (1-\beta).(1-d).\Pi \qquad (۲۶)$$

همانطور که ملاحظه می‌شود؛ پس‌انداز در چنین جامعه‌ای (یعنی S) برابر مجموع پس‌انداز کارگران و پس‌انداز صاحبان صنایع است:

$$S = (1-\alpha).d.\Pi + (1-\beta)(1-d).\Pi$$

حال، با استفاده از فرمول ویکسل که در آن تساوی زیر برقرار است:

$$S + \Delta M + DH = I$$

که در آن DH=-H است و عدم کنز =DH و کنز =H و نیز تغییر در حجم پول $0 = \Delta M =$ می‌باشند. بنابراین:

$$S \equiv I \qquad (۲۷)$$

ازطریق دیگری نیز می‌توان برابری S و I را اثبات کرد یعنی:

$$\Pi = \alpha.d.\Pi + (1-\alpha).d.\Pi + \beta(1-d).\Pi + (1-\beta)(1-d).\Pi \qquad (۲۸)$$

پس‌انداز صاحبان صنایع + مصرف صاحبان صنایع + پس‌انداز کارگران + بخشی از مصرف کارگران=که پس از خلاصه کردن، خواهیم داشت:

$$\Pi - [\alpha.d.\Pi + \beta.\Pi - \beta.d.\Pi] = S \Rightarrow \Pi - C = I = S$$

مصرف صاحبان صنایع بخش از مصرف کارگران

حال می‌توان با استفاده از بخشی از فرمول (۲۸) که صرف پس‌انداز و در نتیجه سرمایه‌گذاری می‌شود را به صورت زیر نوشت:

$$I = (1-\alpha).d.\Pi + (1+\beta)(1-d).\Pi$$

$$I = [(1-\alpha).d + (1-\beta)(1-d)].\Pi$$

$$\Pi = \frac{I}{(1-\alpha).d + (1-\beta)(1-d)} \qquad (۲۹)$$

نکته مهم در مورد فرمول (۲۹) این است که سود تابعی از سرمایه‌گذاری است. زیرا میزان سود در اختیار صاحبان سهام نیست؛ ولی آنها می‌توانند مصرف و سرمایه‌گذاری خود را تعیین کنند. فرمول(۲۹) را می‌توان به صور و تعابیر زیر نوشت: اولاً:

$$\Pi = \frac{I}{d(\beta-\alpha) + (1-\beta)} \qquad (۲۹-۱)$$

و از آنجا که فرض شده است $\beta > \alpha$ باشد و $0 < \beta < 1$ ، پس بنابراین هر قدر سهم کارگران در سود یعنی d بیشتر باشد، سود بیشتر خواهد شد. یعنی $\frac{d\Pi}{dd} > 0$. ثانیاً:

$$\Pi = \frac{I}{\beta(d-1) + (1-\alpha.d)} \qquad (۲۹-۲)$$

از آنجا که $0>(d-1)$ است؛ بنابراین، افزایش تمایل نهایی به مصرف صاحبان صنایع از سهم سود خود مقدار سود را افزایش می‌دهد. یعنی $\frac{d\Pi}{d\beta} > 0$. ثالثاً، از آنجا که در مخرج (۲-۲۹) و با توجه به مقادیر پارامتری آن داریم:

$$(\beta.d - \beta + 1 - \alpha.d) > 0 \qquad (۲۹-۳)$$

بنابراین، هرگونه افزایش سرمایه‌گذاری منجر به افزایش سود خواهد شد.

حال، با فرض استفاده از روش مارک-آپ در قیمت‌گذاری، اگر فرض کنیم M هزینه مواد بکار رفته باشد و k ضریب مارک آپ، بنابراین:

$$\Pi = k(W + M) \qquad (۳۰)$$

در این صورت، با استفاده از فرمول (۲۱) خواهیم داشت:

$$y_G = W + \Pi = W + k.W + k.M$$

در صورتی‌که نسبت دستمزد کارگران به درآمد ناخالص ملی، یعنی $\frac{W}{y_G}$ را با γ نشان دهیم، خواهیم داشت:

$$\gamma = \frac{w}{y_G} = \frac{W}{W + k.W + k.M}$$

و اگر صورت و مخرج فرمول بالا را بر W تقسیم کنیم و نسبت هزینه مواد بکار رفته به هزینه دستمزد (یعنی $\frac{M}{W}$) را با j نشان دهیم، آنگاه خواهیم داشت:

$$\frac{W}{y_G} = \frac{1}{[1 + k(1 + j)]} \qquad (۳۱)$$

حال مجدداً به فرمول (۲۱) مراجعه می‌کنیم. از آنجا که $\gamma = \frac{W}{y_G}$ می‌باشد، بنابراین:

$$y_G = \frac{\Pi}{1 - \gamma} \qquad (۳۲)$$

حال با استفاده از فرمول (۲۹)، خواهیم داشت:

$$y_G = \frac{\frac{I}{(1-\alpha).d + (1-\beta)(1-d)}}{1-\gamma} \qquad (۳۳)$$

اگر مصرفی را که از سود انجام می‌گیرد را محاسبه کنیم، خواهیم داشت:

$$C(\Pi) = \alpha.d.\pi + \beta(1-d).\Pi$$

$$= \Pi(\alpha.d + \beta - \beta.d)$$

که در آن، عبارت داخل پرانتز چیزی جز میل نهایی به مصرفی که از سود صورت می‌گیرد، نیست. ضمناً با استفاده از معادله (۳۳) داریم:

$$(1-\alpha).d + (1-\beta)(1-d) = 1 - (\alpha.d + \beta - \beta.d)$$

و همانطور که ملاحظه می‌شود؛ عبارت داخل پرانتز در سمت راست معادله فوق نیز میل نهایی به مصرفی که از سود صورت می‌گیرد. یعنی MPC (Π) می‌باشد که برای اختصار فقط از MPC استفاده می‌کنیم. در این حال معادله (۳۳) به صورت زیر در می‌آید:

$$y_G = \frac{I}{\frac{1-MPC(\Pi)}{1-\gamma}} \qquad (۳۴)$$

$$y_G = \frac{I}{(1-MPC)(1-\gamma)}$$

به این ترتیب، ضریب سرمایه‌گذاری در اقتصاد اسلامی برابر می‌شود با: $\frac{1}{(1-MPC)(1-\gamma)}$،

همانطور که ملاحظه می‌شود در ضریب سرمایه‌گذاری هم تمایل نهایی به مصرف مربوط به سود لحاظ شده است و هم سهم نسبی کارگران در درآمد ملی جامعه. بنابراین، ضریب سرمایه‌گذاری در اقتصاد اسلامی ترکیبی از عوامل اجتماعی-روانی حاصل از دستورات اسلامی در مورد تکامل اجتماعی بین صاحبان صنایع و کارگران می‌باشد.

مضافاً اینکه، برای تمام ارقام منطقی و معقول یک جامعه سالم اسلامی، این ضریب برای مقادیر مشابه MPC بیش از ضریب سرمایه‌گذاری در جامعه سرمایه‌داری می‌باشد که جدول شماره (۳) این واقعیت را نشان می‌دهد.

جدول شماره ۳ - مقایسه ضریب سرمایه‌گذاری در دو سیستم سرمایه‌داری و اسلامی

جامعه اسلامی $\frac{1}{(1-MPC)(1-\gamma)}$		جامعه سرمایه‌داری $\frac{1}{(1-MPC)}$		
R	MPC=۰/۷۵	MPC=۰/۸۵	MPC=۰/۷۵	MPC=۰/۸۵
۰/۱	۴/۴۴	۷/۴	۴	۶/۶۷
۰/۲	۵	۸/۳	۴	۶/۶۷
۰/۳	۵/۷	۹/۵	۴	۶/۶۷
۰/۴	۶/۶۷	۱۱/۱	۴	۶/۶۷
۰/۵	۸	۱۳/۳	۴	۶/۶۷
۰/۶	۱۰	۱۶/۶	۴	۶/۶۷
۰/۷	۱۳/۳	۲۲/۲	۴	۶/۶۷
۰/۷۵	۱۶	۲۶/۶	۴	۶/۶۷
۰/۸	۲۰	۳۳/۳	۴	۶/۶۷
۰/۹	۴۰	۶۶/۷	۴	۶/۶۷

جدول فوق نشان می‌دهد که برای مقادیرمشابه MPC ضریب سرمایه‌گذاری در جامعه اسلامی، همواره بیش از ضریب سرمایه‌گذاری در جامعه سرمایه‌داری است و این موضوع رشد اقتصادی بیشتری را برای جامعه اسلامی در مقایسه با سرمایه‌داری نوید می‌دهد. مدل مربوطه قابلیت تعمیم و در برگرفتن متغیرهای دیگری را دارد. دلالت‌های حاصل از مدل فوق، نکات بسیار حساسی را در مورد اقتصاد اسلامی روشن می‌کند. به عنوان مثال، توزیع درآمد، تورم، بیکاری و رکود تورمی و سایر موارد را می‌توان با گسترش این مدل بین دو سیستم اسلامی و سرمایه‌داری مورد مقایسه قرار داد.

فهرست منابع و مآخذ:

- فارسی:

- توتونچیان، ایرج، (۱۳۷۹)، پول و بانکداری اسلامی و مقایسه آن با نظام سرمایه‌داری، ناشر: توانگران، تهران.

- انگلیسی:

- Bliss., C J., "Capital Theory And The Distribution of Income", (Advanced Textbooks In Economics) , North-Holland / American Elsevier, (1975).
- Bronfenbrenner, M ., "Income Distribution Theory", Aldine Atherton, N.Y., (1971).
- Chenery, H., M. S. Ahluwalia C.L.G. BELL, J. H. Duloy And R. Jolly, "Redistribution With Growth", World Bank And The Institute of Development Studies, Oxford, (1974).
- Bates Clark, John, "The Distribution of Wealth", MacMillan, N.Y., (1899).
- Ferguson, C.E., "Microeconomic Theory", Richard D. Irwin, Inc., Illinois, (1969).
- Ferguson,C.E., "The Neoclassical Theory of Production and Distribution", Cambridge University Press, (1971).
- Friedman, Milton, "The Methodology of Positive Economics" , in *Essays in Positive Economics*, University of Chicago Press, (1953).
- Kenneth Galbraith, John, "The Affluent Society", Pelican, London, (1962).
- Haynes, W.W., "Managerial Economics: Analysis and Cases" (Revised Edition), *Business Publications*, INC., Texas, (1969).
- Henderson, J.M., & R.E. Quandt, "Microeconomic Theory: A Mathematical Approach", Third Ed .; McGraw Hill Book Company, (1985).
- Layard, P.R.G., & A.A.Walters, "Microeconomic Theory", McGraw –Hill Book Co.,N.Y., (1978).

- David McCord Wright (ed.), "The Impact of The Union", Harcourt Brace, N.Y., (1951).
- Nicholson, Walter, "Microeconomic Theory: Basic Principles and Extensions", Second ed., The Dryden Press, Illinois, (1978).
- Padover, Saul K., "Nehru on World History", Indiana University Press, (1962).
- Pigou, A.C., "Economics of Welfare", MacMillan, Fourth ed., London, (1932).
- Ricardo, D., "Principles of Political Economy", in P.Sraffa (ed.). *Works and Correspondence of D. Ricardo*, Cambridge University Press, (1951).
- Silberberg, Eugene, "The Structure of Economics: A Mathematical Analysis", Second ed., Mc Graw-Hill, INC., Mexico, (1990).
- Toutounchian, "The Labor's Share of Income In an Islamic Framework: A Proposal", *Humanomics*, Vol . 14, No.4 & Vol.15, No.1,1998-9, pp.136-165.